



چند مقاله

احمد کسروی



احمد کسروی: تاریخ و تاریخ نگار

(به نقل از: احمد کسروی - چند مقاله، انتشارات مهر، چاپ نخست، کلن، اسفند ۷۴)

فهرست

زندگینامه کوتاهی از کسروی (نوشته : یحیی ذکا ، صفحه ۹)

تاریخچه شیرو خورشید

- گفتار یکم : افسانه هایی که درباره شیرو خورشید هست . ۱۷
 گفتار دوم : شیر تنها و خورشید تنها . ۲۱
 گفتار سوم : خورشید و شیر چگونه به هم پیوسته اند ؟ ۳۲
 گفتار چهارم : شیر و خورشید چگونه نشان رسمی ایران گردیده ؟ ۳۵

- در پیرامون «تاریخچه شیرو خورشید» ؛ درباره «انتقاد لفظی» ۴۲
- جواب «انتقاد لفظی» ۴۵
- پرسش از نویسنده «انتقاد لفظی» ۵۱
- نامه درباره نویسنده «انتقاد لفظی» ۵۳
- ۶ - چگونه خراباتیان میدان یافتند ؟ ۱۲۹
- ۷ - کشاکش صوفیان با خراباتیان ۱۳۳
- ۸ - گزارشهای نابجایی که می کنند ۱۳۸
- ۹ - فهرستی از بد آموزی های حافظ ۱۴۳
- ۱۰ - پس چرا حافظ را چندین می ستایند ؟ ۱۵۰

شیخ صفی و تبارش

- دبیاچه ۵۹
 گفتار یکم : صفوة الصفا و تاریخچه آن ۶۳
 گفتار دوم : تبار شیخ صفی ۷۴
 گفتار سوم : کیش شیخ صفی ۹۷
 عطفه به صبر چه ربط دارد ؟ ۱۵۹
 جنگهای ایران و یونان ۱۷۷

حافظ چه می گوید

- ۱ - شاعران شعر را چه می دانند ؟ ۱۱۰
 ۲ - شاعران غزل را چگونه می سازند ؟ ۱۱۲
 ۳ - حافظ چه ها می دانسته ؟ ۱۱۵
 ۴ - خراباتیان چه می گفتند ؟ ۱۲۰
 ۵ - صوفیگری در زمان مغول ۱۲۵
 تاریخ و تاریخ نگار ۱۹۳
 • در پیرامون تاریخ مشروطه ۲۰۷
 • در پیرامون تاریخ هجده ساله آذربایجان ۲۱۷
 • تاریخ هجده ساله را چرا نوشتم ۲۲۳

تاریخ و تاریخ نگار

(آذر و دی ۱۳۱۶)

خوانندگان می دانند ما تاریخ را دوست می داریم و هوادار رواج آن هستیم لیکن باید دانست خواندن یا نوشتن تاریخ به چندین گونه تواند بود . روشنتر بگویم : آن را چندین پایگاه است .

پایگاه نخست آنکه خواننده یا نویسنده تنها به سرگذشت و یا پیشامد پردازد و لذت و خوشی را خواستار باشد . آدمی از قماشای پیشامدها و از شنیدن و گفتن آنها لذت برد و این در نهاد او نهاده . هر کجا که پیشامد شگفتی بود مردم به قاشا ایستند .

اگر کسی داستانی سراید همگی به آن گوش دهند . دو تن که به هم می رسند پیش از همه جستجوی آگاهی تازه کنند . از اینجاست در پاره ای زبانها (یکی در انگلیسی) « تازه » به معنی آگاهی می آید .

در زمان ما نیز همین حال خواهد بود . اینکه امروز هر کسی چون به دیگری می رسد می پرسد : « تازه چه داری ؟ » کم کم از این آن پیدا خواهد شد که تازه به معنی آگاهی آید .

این گونه تاریخ خوانی اگر سودی ندارد زیان هم بر آن نیاید و بهتر از گفتگوهای بیجا و افسانه خوانی است . ولی نوشته آن بیگمان سود نیز دارد زیرا داستان را نگه داشته نگذارد از میان برود و سرمایه برای نویسندگان پرمایه تر و بهتر آماده کند .

پایگاه دوم آنکه یکی بخواهد از پرداختن به سرگذشت مردمان تاریخی پند آموزد و خوبیهای نیکو یاد گیرد ، از لغزشها و بدیهای ایشان اندرز آموخته از آنها پرهیز کند ، از فیروزیها و نیکی هایشان درس یاد گرفته به پیروی برخیزد .

این گونه تاریخ نوشتن و خواندن ، گذشته از لذت و خوشی ، سود بزرگی را با خود دارد و هر کسی تواند از این راه نیک خوبی فرا گیرد و خویشتن را آراسته و پیراسته گرداند . آدمی از رفتار و کردار مردان بزرگ به تکان آید و یکی از راههای پیراستن خوبیها همین باشد .

کسانی این نتیجه را از افسانه های ساختگی (رمان) جویند ولی چشمداشت بیهوده ای است . چیزی را که شنونده و خواننده راست نمی شمارد و باور ندارد چه تکانی در دل پدید خواهد آورد ؟ اگر گاهی تکان پدید آورد چیز پایداری نخواهد بود در حالی که این همه داستانهای فراوان تاریخی هست چه نیازی به افسانه است ؟

اگر کسی تاریخ را از این دید نگارد باید بیش از همه به نشان دادن خوبیهای نیکو و بد مردمان پردازد و رفتار و کردار آنها را درست روشن گرداند ، ولی به راستی و سادگی ، نه از روی گزاف گفتن و فزودن و کاستن . باید تاریخ نگار پست و فرومایه نباشد و این بتواند که بر پستی های دیگران خرده گیرد و نکوهش کند .

پایگاه سوم آنکه کسی تاریخ را از بهر شناختن آیین زندگانی و راه جهاننداری بخواند و این را بخواهد که پیشامدها را درست بسنجد و پیوستگی آنها را از یکدیگر بشناسد و نتیجه آنها را به دست آورد . کارهای جهان همه به هم پیوسته ، آنچه امروز رخ می دهد نتیجه کارهایی است که دیروز رخ داده ، فیروزی ها و خرسندی ها و گرفتاری ها و بدبختی ها هیچکدام بی انگیزه نیست . اگرچه آدمی نتواند همه اینها را از روی بینش و آگاهی درست دریابد و ریشه و انگیزه هر پیشامدی را به گمان بشناسد و جهان را ، که همچون دریایی همواره در جنبش و تکان است ، با اندیشه فرا گیرد . چه این کار ناشدنی است (چنانکه با دیده همه جهان را نتوان دید با اندیشه همه آن را نتوان یافت) . هر چه هست این اندازه

می توان که درسهایی فرا گرفت و در زندگانی نابینا نبود . هر کسی هر چه بخردتر بهره اش از این کار بیشتر است .

در این گونه تاریخ خوانی به مردان کمتر نگاهی هست . در چنان پهنه بیکرانی کسان بسیار خرد نمایند . مگر آنان که در سایه کوششهای بسیار بزرگ خود توانند راه تاریخ را پیچانند و تکانی در جهان یا در کشور خود پدید آورند و این گونه مردان بسیار اندکند .

اینگونه تاریخ خوانی ارج دیگری دارد و آنکه به تاریخ از این دیده بپردازد ، دانش گرانیهایی در دست کند . برای کسانی که می خواهند معنی زندگی را بشناسند ، چنین کاری بسیار در بایست است . چیزی که هست در کمتر کتابی تاریخ را از این راه دنبال کرده اند و از اینجا خواننده باید خویشتن با اندیشه از پیشامدهای آن نتیجه را دریابد .

نوشتن تاریخ از این راه کار بسیار دشواری است و این کار هر کسی نیست که از عهده آن برآید . این پس از آن است که کسی آشنایی به نیک و بد و سود و زیان جهان پیدا کند و از آیین زندگانی آگاه باشد . در میان همه کتابهایی که در تاریخ نگاشته شده و در دسترس ماست ، کمتر یکی این راه را پیش گرفته اند و از آنان که آن را پیش گرفته اند کمتر یکی از عهده برآمده اند .

این سه گونه تاریخ از بهر توده انبوه است . گاهی نیز کسانی تاریخ را از راههای دیگری دنبال کنند که به یاد آنها نمی پردازیم .

تنها این نکته را می آوریم که از باستان زمان پادشاهان و دولتها يك رشته کارهای سیاسی نیز داشته اند .

بدان سان که کوششهایی را در نهان می کرده اند و به کارهای آشکار خود نیز رویه دیگری می داده اند . دشمنی را در جامه دوستی می کرده اند . نویدهای دروغ می داده اند . با دشمنان دوستی می کرده اند . در درون کشور دشمن شورش هایی بر می انگیزخته اند . این تلاشها از باستان زمان بوده و رفته رفته رو به فزونی نهاده ، تا آنجا که امروز بزرگترین و سخت ترین کارهای دولتها همین یکی

شمرده می شود . از اینجا يك راه دیگر تاریخ ، پرداختن به این تلاشهای نهانی است که تاریخ سیاسی نامیده می شود . لیکن این راه از بهر توده انبوه نیست و سودی نیز از آن به دست نیاید ، مگر تا آن اندازه که جهت کارها دانسته شود . از آن سوی پرداختن به نگارش چنان تاریخی کار آن کسی است که خود او پایش در میان بوده و یا نوشته های بسیار به دستش افتاده . اگر جز این باشد بسیار ناسزا است که یکی به چنان تاریخی پردازد و از ناچاری دست به دامن گمان و پندار زند و بافتندگی کند . آن کارها که در آشکار رخ دهد ، پادشاهان با هم جنگ کنند یا پیمان دوستی ببنند یا در کشوری شورش پدید آید یا گرانی رخ دهد یا دیگر از این گونه پیشامدها . اینها را مردم ببینند و شنوند و تاریخنگار اگر هم خودش در آنجا نبوده به آسانی تواند از دیگران بپرسد و چگونگی را به دست بیاورد و لغزش کمتر رو دهد . لیکن کارهای نهانی چنان نیست و لغزشهای بسیار بزرگ در آن رخ دهد .

آری اگر تاریخنگاری هوشیار باشد این می تواند از راه سنجیدن پیشامدها و به نیروی دآوری پاره ای رازهای نهانی را نیز دریابد و آنها را یاد کند . چیزی که هست این در همه جا نیست و به هر حال نباید چندان دور رفت و کار را به گرافافی رسانید ، و آنگاه باید به خوانندگان فهمانید که از چه راه به رازها رسیده شده و آنان را فریب نداد .

گاهی کسانی می گویند : سیاست تاریخ را از میان برده ؛ زیرا پیشامدهایی که در جهان پیش می آید ، آخرین نتیجه يك رشته کارها و کوششهای نهانی است که تاریخ را به آن دسترس نیست و تا آنها دانسته نشود دانستن این پیشامدها تنها چندان سودی ندارد . ولی این درست نیست زیرا پیشامدهای آشکار به خودی خود داستانهای بزرگی به شمار است و نوشتن و خواندن تاریخ آنها سودهایی را در بر دارد . اگر چه انگیزه های نهانی آنها روشن نباشد ، و آنگاه چنانکه گفتیم کارهای جهان همه به هم پیوسته است و ما اگر بر آن باشیم که هر داستانی را از نخستین ریشه آن به دست آوریم ، ناچار خواهیم بود از بهر هر داستانی چندین قرن جلو برویم و این چیزی است که نه تنها دریا نیست ناستوده هم هست .

ببینید جنگ جهانگیر اروپا يك رشته تلاشهای سیاسی نهانی را که از نیم قرن پیش آغاز شده بود انگیزه خود داشت . با اینهمه کسی اگر تنها به داستان جنگها پردازد و چگونگی آنها را باز نماید ، به خودی خود کار سودمندی خواهد بود و يك تاریخنگاری تواند هرگونه نتیجه ای را که خواستار است (از آن نتیجه های سه گانه که شمردیم) از آن بردارد . لیکن هرگاه کسی به رویه سیاسی آن جنگها نیز پرداخت و پرده از روی يك رشته کارهای نهانی برداشت . بی گمان بهتر و سودمندتر خواهد بود .

تلاشهایی که امروز نهان است و دسترس به آنها نیست ، پس از دیری نیز شناخته گردد و از پرده برون آید . از اینجا هر گاه تاریخنگاری دسترس به چنان تلاشهایی ندارد ، نباید از آن دلگیر گردد و به نومیدی گراید و از نگارش تاریخ باز ایستد . او باید تاریخ ساده را بنگارد و نگذارد آنها از میان برود و آن بخش دیگر در آینده آشکار خواهد گردید .

این خود بیراهی است که کسی بگوید تا نهان و آشکار يك پیشامدی دانسته نشود نباید آن را به رشته نگارش کشید . این اندیشه چه بسا به مایخولیا کشد و دستاویز به دست نادانان و بیمار دلان دهد .

آنچه مرا به نگارش این جمله ها وا می دارد این است که می بینم بسیاری از ایرانیان در این باره نیز آلودگی هایی دارند و کسانی از آنان چنین می گویند : « تاریخ مشروطه را که شما می نویسید چه سودی دارد ؟ باید نخست جستجو کنید که اندیشه مشروطه خواهی از کجا به ایران آمد و چه کسانی آن را آوردند ! » اینها از درماندگی اندیشه ها و از ناپاکی دلهاست . يك دسته که خودشان بیکاره اند همه را نیز بیکاره می خواهند ، پاره ای نیز با آن پستی و بی ارچی که دارند با ارجمندترین و بزرگترین کسان همچشمی می نمایند و این است به این مایخولیا می پردازند . و هرگاه با دلخواه ایشان باشد باید تاریخ مشروطه هیچ گاه نوشته نشود . آغاز پیدایش مشروطه خواهی را در ایران تا آن اندازه که می بایست نوشته اند و ما نیز یاد کرده ایم . رویه سیاسی آن پیشامد نیز تا يك اندازه روشن است که ما نیز باز نموده ایم و بیشتر از آن (اگر بوده) در آینده روشن خواهد

بود و خواهند نوشت .

همین داستان با چشم پوشی از انگیزه های آن ، از ارجدارترین بخش تاریخ ایران است و در آن جانفشانی های ایرانیان و دلیریهای ایشان نمودار می گردد و شایستگی توده پدید می آید ، نیکی نیکان و بدی بدان آشکار می شود . از خواندن و اندیشیدن آن چندین گونه درسهای پرسود به دست می آید و بر دانش و آزمایش و بینش خوانندگان می افزاید . این جنبش از هر کجا برخاست برخاسته باشد . هزاران مرد در آن جانفشانی های تاریخی کردند و صدها کسان ناپاکی نمودند . هزاران جوان به خون آغشتند . اینها به خودی خود چنان است که باید در تاریخ یاد کرده شود .

کسانی نیز همیشه می گویند : نمی توان به تاریخ پشتگرمی داشت و آن را باور کرد زیرا ما می بینیم که داستانی که در زمان ما رخ می دهد ، هر کسی آن را به گونه دیگر می سراید و دروغها به آن در آمیزد . پس چگونه می توان به داستانهای چند هزار ساله بد گمان نبود ؟

لیکن این سخن بسیار خام است و راه به جایی نمی برد . تاریخ چیز جداگانه و نو درآمده ای نیست که به چنین سخنی درباره آن نیاز افتد . در دیگر جاها راست و دروغ را از چه راه می شناسیم در اینجا نیز همان است .

ما اگر با کسی يك ساعت همنشین باشیم و راستگویی و دروغگویی او را نيك در می یابیم ، چگونه می شود که کتابی را بخوانیم و اندازه درستی آن را نشناسیم ؟ و آنگاه شناختن راست از دروغ در نهاد هر کسی نهاده و آن را راههای بسیار است ، هر کسی هر چه دانایتر و هوشیارتر باشد آسانتر آن را در می یابد .

ما گاهی کسی را می بینیم پاك زبان است و از دروغ پرهیز دارد و از هوش نیز بی بهره نیست و این است گفته های او را باور می کنیم . گاهی همان کس را می بینیم در زمینه ای که گفتگو می شود پای خودش در میان بوده ، این است گمان سودجویی و خود ستایی برده و در باور خود سست می شویم . گاهی می بینیم کسی راستگوست ولی هوش کمی دارد و گمان می بریم داستان را فراموش کرده باشد .

گاهی گمان می بریم شاید فریب خورده . گاهی زمینه چنان است که دشوار است کسی آن را فرا گیرد . گاهی چنان است که باور کردنی نیست . این که ما « کرامت » های صوفیان را انکار می کنیم کسانی ایراد گرفته می گویند پس چگونه تاریخ را باور می کنید و اینها را باور نمی کنید ؟

می گویم : چون صوفیان از این داستانها سودجویی می کرده اند و آنگاه گفته هاشان باور کردنی نیست این است نمی پذیریم . در تاریخ نیز هر چه از این گونه باشد دور می اندازیم . اگر تاریخنگاری داستانی بنگارد که فلان کس مرده ای را زنده گردانید ، سخن او را هم دروغ می شناسیم به سخنان دیگرش نیز بد گمان می شویم . زیرا مرده زنده گردانیدن کار نشدنی است . و آنگاه چنین کاری اگر رخ می داد در سراسر جهان آوازه پیدا می کرد و همه آن را می شناختند و این نمی شد که تنها چهار تن آن را بدانند و بنگارند .

گاهی کسانی نگارش هایی از گزارش يك جنگی می آورند و ما می دانیم کسی تا خودش در جنگی نباشد داستان آن را درست فرا نمی گیرد و این زمینه دروغ بردار است که هر کسی می خواهد هنرهای خود را بستاید ، این است به آسانی آن را باور نمی کنیم . از این گونه چندان است که به شمار نیاید .

ما تاریخ آن را نمی گوئیم که هر کسی هر چه نوشته بپذیریم . بلکه در آنجا نیز باید به سنجش پردازیم . شما اگر تاریخ بیهقی را بخوانید در يك بار خواهید دریافت که او مرد راستگویی بوده است و اگر گاهی پاره ای چیزها را فراموش می کند از خودش دروغ نمی سازد و به چاپلوسی نمی پردازد اگر چه گاهی پاره ای چیزها می آورد که شاید گرافه آمیز است زیرا چنین وا می نماید که لغزشهایی که از سلطان مسعود سر می زده او و دیگران زبان آنها را از پیش می دانسته اند و این یکی از الودگی های مردم است که چون برای کسی کاری پیش آمد مدعی می شوند من از پیش می دانستم گویا بیهقی نیز این الودگی را داشته است .

از این سوی اگر ناسخ التواریخ را بخوانید به آسانی خواهید دریافت که این مرد در بند راستگویی نبوده و تاریخ را دستاویزی برای خوشامد گویی و چاپلوسی گرفته بوده است .

پس از همه اینها ما در تاریخ بنیاد پیشامدها را دنبال می کنیم و به این گوشه و آن گوشه چندان نمی پردازیم و در بنیاد نیز چندان دروغگویی و گرافابی نمی شود . مثلاً در لشکر کشی خشایارشا به یونان و داستان آن جنگها آنچه یونانیان درباره شماره گزافه آمیز سپاه ایران نوشته و آن را تا میلیونها رسانیده اند و آنچه از دلیری های بی اندازه یونانیان ستایش کرده اند ؛ اینها همه گمان بردار است و ما می توانیم آنها را به آسانی نپذیریم بلکه گاهی دروغ بودن پاره ای از این سخنان هم به دست می آید . ولی خود لشکر کشی خشایارشا و ایستادگی یونانیان در برابر او و بازگشتن خشایارشا از یونان و مانند اینها چیزهایی است که نتوان نپذیرفت .

در دیگر جاها نیز ما بیشتر بنیادها را می گوئیم که دروغ در آنها کمتر روی می دهد . آنان که می گویند به تاریخ نمی توان پشتگرمی داشت از این همه نکته ها ناآگاهند و جز يك پندار خامی را دنبال نمی کنند .

تا اینجا گفتگو از تاریخ از دید خواست (قصد) تاریخنگار بود و اکنون چند سخنی از شیوه تاریخنگاری و شرطهای تاریخنگار می رانیم : نخست باید دانست این را هر کس نتواند داستانی را که رو داده به رشته نگارش کشد . این خود جریزه ای است که همه کس آن را ندارد . بسیاری آنانکه پیشامدی را دیده اند و خودشان پا در میان داشته اند ، با اینهمه هرگاه بپرسیم ، داستان آن را نتوانند باز گفت ، چه رسد به آنکه بنگارند . نیز بسیاری آن کسانی که چون داستانی را سرایند آن را از راهش بیرون برند و رویه دیگری به آن دهند .

داستان در یاد آدمی توده وار است و چون بخواهد آن را گسترده و گشاده کند و به رشته سخن کشد چه بسا درماند ، راه را گم کند . کسی که می خواهد تاریخ نگارد باید همیشه خود را بیاید و هوشیار این باشد که داستان را از راهش بیرون نبرد و رویه دیگری به آن ندهد .

پس از آن باید تاریخنگار در بند راستگویی باشد و تاریخ را از این راه دنبال کند . نمی گوئیم او را هیچ خواستی در میان نباشد و تنها به سرودن داستان بسنده

کند چنین چیزی نشدنی است . تاریخی که از این رو گرد آورده شود بسیار خشک در می آید . این ناگزیری است که هر تاریخنگاری خواستی داشته باشد و از بهر آن رنج نگاشتن را به خود هموار سازد . چیزی که هست باید در آن خواست خود نیز در بند راستگویی و دادگری باشد و نادرستی ننماید .

ببینید پلوتارخ یکی از تاریخنگاران باستان است و کتاب او بسیار ارج دارد . او تاریخ را از بهر این نوشته که پیشرفت توده خود یونان را نشان دهد و ارج مردان تاریخی آن توده را باز نماید و سنجش میانه آنان را با مردان تاریخی روم به کار زند . چیزی که هست در این راه درین راستی است . بیهوده یکی را ستوده و دیگری را نمی نکوهد . همیشه به خوبیهای پاگیزه و کردار و رفتار ستوده کسان ارج می گذارد و در این باره جدایی میانه یونانی و رومی و ایرانی نمی گذارد . در نکوهش که از آلودگی ها و پستی ها و بد رفتاری ها می کند هم میهنان خود را برکنار نمی کند ؛ بزرگ و کوچک ، توانا و ناتوان ، همه را به يك دیده می بیند . ستایش ها و نکوهش های بجایی که این مرد از اردشیر بهمن ، پادشاه هخامنشی ، آورده بهترین نمونه درستکاری است . زیرا اردشیر ، که پادشاه ایران و دشمن یونان شمرده می شده و پلوتارخ خرده گیریهایی در چند جا بر او کرده ، با اینهمه چون داستان لشکر کشی او را بر سر گادوشان (تالشان) آورده چنین می گوید :

« اردشیر در این سفر به همه نشان داد که ترسویی و پستی از تن آسایی و زندگانی پرشکوه برنخیزد (چنانکه بسیاری چنین پنداشته اند) بلکه ترسویی و پستی از فرومایگی و نادانی برخیزد . زیرا اردشیر با آنکه رخت شاهانه دربر داشت و سراپای تن او با زرینه ابرار آراسته بود ... با این همه آرایشها و با آن عنوان پادشاهی که داشت ، در غیرت و کوشش گامی از دیگران پس نمی ماند و همیشه ترکش از کمر آویخته و سپر به دوش گرفته با پای پیاده در پیشاپیش سپاهیان در آن فرازها و نشیبها راه می پیمود و اسب را نیز رها ساخته بود ؛ »

در زبان فارسی ، نزدیک به این ، تاریخ بیهقی و عالم آرای عباسی را توان

شمرده اگر چه جدایی ها با یکدیگر دارند و اینها به پای آن نمی رسند .
بیهقی تاریخ خاندان غزنوی را می نگارد و بر آن است که آن خاندان را به
بزرگی و نیکی ستاید و کارهای پر ارج سلطان محمود و پسرش مسعود و دیگران
را باز نماید و این خود خواستی است . لیکن در این راه به دروغ نمی گراید و گزافه
نمی بافتد و پرده به روی بدیهای آن پادشاهان نمی کشد و بی آزمی با دشمنان آن
خاندان روا نمی شمارد ، چاپلوسی نمی کند . داستان حسنک وزیر سلطان محمود ،
را که نگاشته و با آنکه حسنک به خشم سلطان مسعود گرفتار شد و به فرمان او به
دار رفت ، بیهقی داستان او را بسیار دادگرانه می نگارد و پروای ناخشنودی
بازماندگان مسعود را نمی کند ، بهترین گواه دادگری این مرد تواند بود .

عالم آرا را اسکندر بیک به نام شاه عباس نوشته و بیش از همه این را می
خواسته که کارهای تاریخی پادشاهان صفوی ، به ویژه شاه عباس را به رشته
نگارش کشد و آن خاندان را بستاید و شاه عباس را از خویشان خشنود گرداند و
شاید چشم بخششها از آن پادشاه می داشته است . با اینهمه در هیچ جا رشته
راستگویی را از دست نمی دهد و گزافگویی نمی کند و چیزی را پوشیده نمی دارد و بر
دشمنان آن خاندان بی آزمی روا نمی شمارد .

هرگاه در جایی کاری ناستوده می داند و نمی تواند آزادانه به نکوهش پردازد ،
باری ناخشنودی را نشان می دهد .

در برابر اینها هستند تاریخنگارانی که جز چاپلوسی و ستایشگری خواست
دیگری نداشته اند و در بند راست و دروغ نبوده اند . یکی از آنها شرف الدین علی
یزدی است ، دیگری نویسنده ناسخ التواریخ است ، دیگری نویسنده مطلع سعدین
است . اینها را برای نمونه نام می بریم ، مانند اینها فراوان می باشد . علی یزدی و
دیگر نگارندگان تاریخ تیمور روی مردمی را سیاه کرده اند و در سراسر کتابهای
خود از این شبوه برکنار نبوده اند که به خونخواریهای تیمور و سیاهکاری های او
رخت نیکو کاری پوشانند و چنان نامرد بیدین خدا شناس را يك مرد دیندار و
خداشناس بشناسانند و کسانی را که تیمور با تیغ بیداد خون می ریخته ، اینان نیز
با زبان قلم زخمها رسانند . کسی تا کتابهای اینان را نخواند و در نگارشهای

ایشان باریک نشود با شنیدن از دور اندازه پستی و بی آزر می آنان را نخواهد یافت .

ناسخ التواریخ را هر کسی خوانده است می داند نویسنده آن چه دروغهایی نوشته و چه گزافه ها به قالب زده و چه چایلوسی ها از خود نموده است . روی هم رفته باید گفت اینان اندیشه تاریخنمایی نداشته و جز در پی ستایشگری و چایلوسی نبوده اند ، این است به کتابهای ایشان نام تاریخ نتوان داد . کسانی از کم خردی پرده بر گناه اینان می کشند . گاهی می گویند ناگزیر بوده اند زمانی می سرایند می خواستند نانی بخورند ، اینها همه نادرست است . کسی تا خویشتن پست نباشد دیگری او را به پستی ناگزیر نسازد . از برای نان خوردن نیز راههای دیگر فراوان است . اینان می توانستند همچون بیهقی و اسکندر بیک باشند و در تاریخی که می نگاشتند از راه راستگویی بیرون نروند و اگر آن نمی توانستند به خاموشی گرایند .

یک دسته دیگری این گرفتاری را داشته اند که نیک و بد از هم باز نمی شناخته اند و روا و ناروا جدا نمی گرفته اند . از یکی که گفتگو می نموده اند از یک سو بدترین کارهایی از او می نگاشته اند و از سوی دیگر او را به نیک یاری می کرده اند .

در این باره بهترین مثال از عماد کاتب اسپهانی سرزده که در تاریخ خود درباره سلجوقیان از یک سو ستمگری ها و برادر کشی ها و سیاهکاری های آنان را یکایک می نگارد و از سوی دیگر ستایشها از دینداری و دادگری و پاکدامنی آنها می آورد .

داستانهایی که او از سنجر یاد نموده ، در خور آن است که هر کسی از وی و نام وی بیزاری جوید و او را همواره با نفرین یاد کند . با اینهمه ستایشهای فراوانی در همان کتاب از سنجر و بزرگی و نیکی او به رشته نگارش کشیده است .

شرط دیگری در تاریخنمای آنکه پاک زبان باشد و کلمه های ناسزا به کار نبرد . نمی گویم : از بدان نکوهش ننویسد و از ستمگران بیزاری نشان ندهد و بر لغزشها خرده نگیرد . چنین چیزی درست نیاید و راه سخنرانی را به روی

تاریخنگار بسته می دارد .

ما در نوشتن تاریخ مشروطه می بینیم کسانی چشم دارند از بدیهای ایشان و خوبیشاوندانشان چشم پوشی شود و یا اگر یاد کرده می شود هیچ گونه عبارت نکوهش آمیزی به کار نرود . آن بی یکسویی (بی طرفی) که درباره تاریخنگار شنیده اند این می شناسند . لیکن این بیجاست . تاریخنگار چون می خواهد ستمگری یا دغلبازی یا بد رفتاری يك کسی را بنگارد ناگزیر جمله های نکوهش آمیز به میان می آید . از آن سوی اگر تاریخنگار این راه را پیش نگیرد از تاریخ او سود چندانی به دست نیاید و آن نتیجه ها که از برای تاریخ خواندن شمردیم ، پیدا نشود .

چیزی که هست نباید هرگز جمله های ناشایست به کار برد و کلمه های ناسزا آورد ، این کار را تاریخنگارانی در بیرون از ایران کرده اند و ما کتابهای ایشان را در دست داریم و می بینیم که از خواندن آن تاریخها تا چه اندازه دلگیر می شویم و نویسندگان آنها را مردان بی فرهنگ و فرومایه می شناسیم . گاهی نیز تاریخنگاران زبان شماتت به کار برند و چون زبونی و شکست کسی را به رشته نگارش کشند ، پشت سر آن ، زبان به سرکوفت بازکنند و شادیهایی از خود نمایند . این خود بدترین نادانی است و جز از پستی برنخیزد . يك دسته که افتادند اگر هم بد بوده اند باید زبان از نکوهش آنان بازداشت .